[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.4.4]

[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.91]

امیر داد: منصبی دیوانی در تعدادی از متون تاریخی و ادبی فارسی

مریم سیدان*

چکیده

نظام حکومتی و تشکیلات اداری ایران در طول تاریخ تغییر کرده و دگرگون شده است. یکی از مناصبی که در بعضی از اعصار دایر بود و جزو مشاغل مهم دیوانی به‌شمار می‌رفت منصب امیر دادی است. صاحب این سمت را امیر داد یا میر داد می‌گفتند. فرهنگ‌نویسان و اربابان لغت چندین وظیفهٔ متفاوت را برای امیر داد برشمرده‌اند. عده‌ای او را همان قاضی‌القضات می‌دانند. برخی وی را مجری اوامر شاه در روز مظالم و بعضی دیگر متصدی رسیدگی به امور تودهٔ مردم تلقی کرده‌اند. عده‌ای نیز از او با عنوان وزیر یا سرپرست دیوان عدالت یاد کرده‌اند. نگارنده در این مقاله به‌دنبال پاسخ به این پرسش اساسی است: امیر داد در تشکیلات اداری قدیم چه جایگاهی داشته و چه وظایفی برعهدهٔ او بوده است؟ این مقاله در چهار بخش تدوین شده است: در بخش نخست، ساخت واژگانی امیر داد بررسی می‌شود. بخش دوم، روزگار رواج این اصطلاح را می‌کاود. در بخش سوم، با توجه به برخی شواهد ادبی و تاریخی موجود، وظایف امیر داد و جایگاه او در نظام‌های حکومتی‌ای شرح داده می‌شود که این منصب را به رسمیت می‌شناختند. سرانجام در بخش چهارم، نگارنده به ذکر چند نکته دربارهٔ آداب تفویض سمت امیر دادی پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: امیر داد، شغل دیوانی، دیوان مظالم، مجلس مظالم، متون ادبی و تاریخی فارسی.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه صنعتی شریف seyedan@sharif.edu

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۲/۲۴ تاریخ پذیرش: ۹۴/۸/۱۸

دوفصلنامهٔ زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۴، شمارهٔ ۸۰، بهارو تابستان ۱۳۹۵

درآمد

داد و دادگستردن در ایران سابقه‌ای طولانی دارد. پژوهش‌های صورت‌گرفته در این حوزه حاکی است در عصر هخامنشیان و پس‌از آن تا پایان عصر ساسانی، این مسئله مورد توجه شاهان و حاکمان ایران بوده است (تنکابنی، ۱۳۸۳: ۴۱-۴۹). روایت‌های بسیاری از رسم برپایی مظالم پادشاهان ایران قدیم و رسیدگی آنان به شکایات مردم وجود دارد (ازجمله ر.ک نظام‌الملک، ۱۳۸۹: ۵۷-۵۸). پس‌از ظهور اسلام نیز مسئلهٔ عدالت در تشکیلات دولتی نقشی مهم و کلیدی داشته است. دولت در دورهٔ خلفای راشدین از چهار رکن والی، عامل خراج، قاضی و خلیفه تشکیل می‌شد (تنکابنی، همان: ۴۹). عنوان"قاضی‌القضات" در همین عصر و احتمالاً با توجه به اصطلاح "موبد موبدان" یا "شهر داذورز" که در عصر ساسانی رایج بود پدید آمد (ازجمله ر.ک: محیط طباطبایی، ۱۳۴۶: ۵۹۶؛ ساکت، ۱۳۶۵: ۲۴). اندک‌اندک محتسب و صاحب شرطه نیز به متصدیان دستگاه خلافت افزوده شدند. کار این دو نیز با مسئلهٔ برقراری عدالت در سرزمین اسلامی ارتباط تنگاتنگی داشت. محتسب در دستگاهی به نام حسبه انجام خدمت می‌کرد. وظیفهٔ او نظارت بر آن دسته از امور شرعی بود که ظهور اجتماعی داشتند؛ نظیر کوتاهی‌نکردن در رفتن به مساجد هنگام اذان‌گفتن مؤذنان، روزه‌خواری‌نکردن در ملأ عام، گران‌فروشی‌نکردن و... . شرطه وظیفهٔ انتظامات و نیز بازداشت خاطیانی همچون دزد، راهزن، قاتل، متجاوز به عنف و... را در شهر برعهده داشت (تنکابنی، همان: ۵۱).

نخستین دیوان‌ها در همان سده‌های اول هجری شکل گرفتند. دیوان‌هایی که با مقولهٔ برقراری عدالت ارتباط داشتند عبارت بودند از: دیوان مظالم، شرطه و احداث، احتساب، و سرانجام قضا. در قرن چهارم و پنجم، که حکومت‌های نیمه‌مستقل در مشرق ایران شکل گرفتند، باز مسئلهٔ عدالت برای حکومت‌ها دارای اهمیت بود. در تشکیلات اداری طاهریان (۲۰۵-۲۵۹ ق) دو دیوان مظالم و احتساب (همان: ۶۶) و احتمالاً شرطه (ساکت، همان: ۱۱۶) دایر بود. صاحب *تاریخ سیستان* (۱۳۱۴: ۲۶۵) از رواج دادگری در ایام حکومت صفاریان (۲۴۷-۲۸۸ق) خبر می‌دهد. او می‌نویسد یعقوب روزی معین را بر خضراء کوشک می‌نشست و به شکایات مردم رسیدگی می‌کرد که می‌توان آن را نوعی مجلس مظالم تلقی کرد (۱۳۱۴: ۲۶۵). از صاحب شرطه نیز به‌منزلهٔ یکی از دیوان‌های این عصر نام برده‌اند (تنکابنی، همان: ۶۹). نرشخی از وجود دیوان قضا، صاحب شرطه و محتسب در بخارای عصر

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.4.4]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.91]

سامانیان (۲۰۴-۳۹۰ق) خبر می‌دهد (نرشخی، ۱۳۶۳: ۳۶). در عصر غزنویان برپایی مجلس مظالم مرسوم بود. به‌گفتهٔ بیهقی، سلطان مسعود در هفته دوروز به مظالم می‌نشست (بیهقی، ۱۳۸۸: ۳۹). ماوردی از دیوان مظالم در حکومت‌های اسلامی و حوزهٔ اختیارات آن در قرن چهارم و پنجم به‌تفصیل سخن گفته است (ر.ک: ماوردی، ۱۴۱۶ق: ۱۲۵-۱۵۶).

دادرسی در عهد سلجوقیان اهمیت ویژه‌ای داشت. محققان از انواع گوناگون دادرسی، نظیر دادرسی در امور شرعی، مدنی و لشکری در این عصر و نیز عصر خوارزمشاهیان خبر می‌دهند (معوض، ۱۳۵۵: ۱۶). بالاترین مقام دادرسی در این عصر سلطان بود. طبق گفتهٔ نظام‌الملک، سلطان باید در هفته دوروز به مظالم بنشیند (نظام‌الملک، همان: ۱۸) و برخی از سلاطین سلجوقی نظیر ملکشاه، امور مربوط به دیوان مظالم را شخصاً انجام می‌دادند (راوندی، ۱۳۸۶: ۱۳۱). بخشی از اختیارات سلطان در حوزهٔ دادرسی به افراد دیگر سپرده شده بود؛ مثلاً دادرسی در امور شرعی برعهدهٔ قضات بود (معوض: همان). در عصر سلجوقیان مقام تازه‌ای با عنوان "اقضی‌القضات" نیز در دستگاه قضایی ایجاد شد (محیط طباطبایی، ۱۳۴۶الف: ۶۰۳). عنوان "قاضی لشکر" در این دوره حاکی از ایجاد صورت تازه‌ای از قضاوت بود که به امور لشکر و ترکمانان می‌پرداخت (محیط طباطبایی، ۱۳۴۶ب: ۷۲۹-۷۳۰). امر احتساب نیز در عصر سلجوقیان دارای اهمیت بود و حوزهٔ اختیارات محتسب تا آنجا بود که می‌توانست بر کار قضات هم نظارت داشته باشد (همان: ۷۳۱). در عصر مغول، دادرسی نسبت به دوره‌های قبل تحول اساسی پیدا می‌کند و پیروی از قوانین مغولان موسوم به یاسا جای قوانین اسلامی را می‌گیرد. از وضعیت دادرسی در این عصر و اعصار بعد اطلاعات بیشتری در دست است (ازجمله ر.ک: ساکت، ۱۳۶۵: ۱۲۳-۱۳۷).

دورهٔ سلجوقیان نخستین دوره‌ای است که در منابع آن با اصطلاح امیر داد و برابرهای آن روبه‌رو می‌شویم. "امیر داد" یا "میر داد" یکی از اصطلاحات دیوانی رایج در دستگاه سلطنتی سلجوقیان و عده‌ای از دیگر حاکمان گذشتهٔ ایران است که با مسئلهٔ دادگستری ارتباط دارد. این اصطلاح امروزه منسوخ شده است و کاربرد ندارد. امیر داد به صاحب یکی از مناصب شغلی اطلاق می‌شده است. در بعضی از کتاب‌ها، به‌جای امیر داد، از معادل‌های ترکی آن، همچون دادبیک، دادبک و دادک و نیز در مواردی از معادلِ کاملاً عربی آن، یعنی امیر عدل، استفاده شده است که همان معنی را دربردارند.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.4.4]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.91]

نویسندگان بعضی از فرهنگ‌های قدیم و جدید فارسی و همچنین مصححان و شارحان برخی متون تاریخی و ادبی گذشته، دربارهٔ امیر داد و صورت‌های دیگر آن اطلاعاتی عرضه کرده‌اند یا معادل‌هایی برای آن ذکر کرده‌اند. مطالعهٔ مجموعهٔ این اطلاعات نشان می‌دهد که نویسندگان این آثار چندین وظیفهٔ تقریباً متفاوت برای امیر داد می‌شناخته‌اند:

انجوی شیرازی واژهٔ دادک را در فرهنگ خویش آورده و دو معادل متفاوت برای آن ذکر کرده است: نخست دادبک و دوم للـه و اتکه[1] (انجوی شیرازی، ۱۳۵۱: ذیل «دادک»). شعوری در قرن دوازدهم در *فرهنگ شعوری*، که واژه‌نامه‌ای فارسی به ترکی است، امیر داد را همان میر یساول یا تشریفات تلقی کرده است که در دستگاه پادشاه، همه از اوامر او اطاعت می‌کنند و توضیح بیشتری دراین‌باره نداده است (به نقل از دهخدا: ۱۴/۱۳۷۷: ذیل میر داد). صاحب *فرهنگ رشیدی* ذیل «دادک» آورده است: «یعنی میر داد که دیوان عدالت بدو مفوض باشد. مخفف دادبک و این لفظ مرکب از لفظ فارسی و ترکی است» (الحسینی، ۱۳۳۷: ذیل «دادک»). ناظم‌الاطباء یک‌بار معادل رئیس عدلیه و بار دیگر وزیر عدلیه را برای امیر داد ذکر کرده است (۱۳۴۳، ذیل «دادبیک» و «دادک») و گویا مقصودش از رئیس عدلیه نیز همان وزیر عدلیه یا سرپرست وزارت عدلیه است. منصب امیر دادی به‌احتمال بسیار در عصر قاجار کاربرد نداشته و پیداست وی کوشش کرده است آن را با اصطلاحات دیوانی رایج در روزگار زندگی خود مطابقت دهد (دربارهٔ وزارت عدلیه ازجمله ر.ک: ورهرام، ۱۳۶۸: ۳۴۸-۳۴۹). قزوینی در حواشی *لباب‌الالباب* آشکارا امیر داد را همان رئیس یا قاضی‌القضات می‌داند (عوفی، ۱۳۳۵: ۵۸۷) و فروزانفر در حواشی *معارف* بهاءولد وظیفهٔ امیر داد را اجرای اوامر شاه در روز مظالم تلقی کرده است (بهاءولد، ۱۳۳۸: ۲۱۳). معین با توجه به آنچه در *فرهنگ فارسی* خویش آورده همچون فروزانفر معتقد است که امیر داد اجرای اوامر شاه را در روز مظالم برعهده دارد. به نظر می‌رسد که او اصطلاح "امیر حقوق" را معادلی برای "امیر داد" ذکر کرده است (معین، ۱۳۷۱، ذیل «امیر داد»). دهخدا همهٔ توضیحات فرهنگ‌نویسان و نویسندگان پیش‌از خود را دربارهٔ امیر داد، در *لغت‌نامه* منعکس کرده است (دهخدا، ۳/۱۳۷۷: ذیل «امیر داد»؛ همو، ۷/۱۳۷۷: ذیل «دادبک» و «دادک»؛ همو، ۱۴/۱۳۷۷: ذیل «میرداد»)، اما نتیجه‌گیری و قضاوت قطعی دراین‌باره نکرده است. شفیعی‌کدکنی احتمال می‌دهد که میر داد همان صاحب‌المعونه در قرن چهارم بوده است (مولوی، ۱/۱۳۸۷: ۶۶۰). مطابق توضیحات میخائیل عواد در حواشی *رسوم دارالخلافه*

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.4.4]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.91]

«صاحب معونت که عامل معونت یا والی معونت و یا ناظر معونت هم خوانده می‌شود و جمعش معاون است، بنابر آنچه حریری در *مقامات* گفته است کسی است که کارهای تودهٔ مردم را رسیدگی می‌کند. گویی یاور مظلوم است دربرابر ظالم» (صابی، ۱۳۴۶: ۱۳۰-۱۳۱).

در این نوشته قصد داریم با بررسی این اصطلاح در متون تاریخی و ادبی، به این پرسش پاسخ دهیم که وظیفهٔ امیر داد در دستگاه‌های حکومتی و تشکیلات اداری گذشته چه بوده است؟

الف. ساخت واژگانی امیر داد

امیر داد از دو جزء تشکیل شده است: امیر (مخفف: میر) + داد. معنی‌ها و تعریف‌هایی که در *لغت‌نامه* برای این دو جزء آمده عبارت است از:

امیر [عربی، اسم]: پادشاه؛ راعی؛ خلیفه؛ بالاترین درجهٔ نظام و درجهٔ پایین‌تر از فرمانروای کل (پادشاه)؛ فرماندهٔ سپاه؛ کسی که از طرف پادشاه حکومت ولایتی یا شهری را دارد؛ سرور؛ رئیس؛ بزرگ قوم یا طایفه و از این معنی القابی همچون امیرالشعراء، امیرمؤمنان یا امیرالمؤمنین و امیرالحاج و جز اینها آمده است؛ عظیم؛ کنکاش‌کننده؛ همسایه؛ عصاکشِ کور؛ پیشکار خلیفه؛ شاهزاده؛ نژاده (ر.ک: دهخدا، ۳/۱۳۷۷: ذیل امیر).

داد [فارسی، اسم]: عدل و انصاف؛ خیر و صلاح؛ قسمت و تقدیر؛ و داده و بهره؛ راست؛ تظلم (ر.ک: همان، ذیل داد).

امیر/میر در ترکیب‌های متعددی به‌منزلهٔ جزء نخست به‌کار رفته است. نمونه‌های فراوانی از این ترکیبات را می‌توان در متون قدیم جست‌وجو کرد؛ نظیر: میرآب، میرآتش، میرآخور، میرآش، میربار، میرالجیوش، میرحج، میردیوان، میرسپاه، میرسلاح، میرشب، میرشبگیر، میرشکار، میرعرض، میرغضب، میرقافله، میرکاروان، میرمجلس، میرمنزل، میرمیدان[۲] و... (ازجمله ر.ک: پادشاه، ۱/۱۳۳۵: ذیل «امیر»؛ و ۶/۱۳۳۵: ذیل «میر»). در غالب مواقع، این اصطلاحات برای نامیدن صاحبان مشاغل دولتی به‌کار رفته‌اند. امیر داد نیز یکی از همین اصطلاحات است.

امیر در جزء نخستِ ترکیب‌هایی که ذکر شد، در معنا و مفهومی نزدیک به رئیس، سرپرست، متصدی و بزرگ یک قوم، طایفه و صنف به‌کار رفته است. «داد» در ترکیب امیر داد، در مفهوم عدل و انصاف و نیز تظلم به‌کار رفته است.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.4.4]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.91]

در بعضی از متون، صورت‌های دیگری از اصطلاح امیر داد آمده است. این صورت‌ها عبارت‌اند از: دادبیک، دادبک و دادک، که از دو جزء داد + بیک / بک / ک تشکیل شده‌اند و همان معنای امیر داد را انتقال می‌دهند. جزء دوم این کلمات از زبان ترکی اخذ شده است.

فرهنگ‌نویسان دربارهٔ «بیک» یا «بیگ» و «بک» یا «بگ» چند نظر گوناگون داده‌اند:

اول: هر دو واژه مخفف «بیوک» [در معنی «بزرگ»] است و «بیک» یا «بیگ» و «بک» یا «بگ» نیز در زبان ترکی به معنی مهتر و بزرگ استعمال شده است (ر.ک: دهخدا، ۴/۱۳۷۷: ذیل «بیک»، «بیگ»، «بک» و «بگ»).

دوم: استعمال واژهٔ «بیک» یا «بیگ» ناصواب است و این واژه تصحیفی است از واژهٔ «بک»، و به عبارت دیگر، صورت صحیح همان «بک» یا «بگ» است (همان، ذیل «بیک»).

سوم: «بک» یا «بگ» مخفف «بیک» یا «بیگ» است و هر دو مورد لقب‌گونه‌ای است که در برخی دوره‌ها در پایان اسم مردان می‌آمد به‌جهت تعظیم و تکریم (همان، ذیل «بک»).

چهارم: بک یا بگ مخفف بیک یا بیگ است و با اینکه هر دو، واژه‌هایی مستقل هستند، اما در معنایی واحد استعمال شده‌اند و عبارت‌اند از عنوانی که به شاهزادگان، نجبا، امیران و سرداران داده می‌شد. به نوشتهٔ ناظم‌الاطباء «اخیراً در ممالک عثمانی چنین بود و پادشاه را خان و سردار بزرگ را بگ می‌گفته‌اند» اما در عصر وی، «بگ» جزو القاب پست به‌شمار می‌رفته است (ناظم‌الاطباء، ۱۳۴۳: ذیل بک). بنابراین، بیک یا بیگ و بک یا بگ در معنی امیر، شاهزاده، فرمانروا، رئیس، حاکم، والی و ازاین‌قبیل به‌کار رفته است (ر.ک: دهخدا، ۴/۱۳۷۷: ذیل «بیک» و «بیگ»؛ نیز ر.ک: کاشغری، ۱۳۷۵: ذیل «بک»؛ سامی، ۱۳۱۷: ذیل «بک» ۳).

دربارهٔ واژهٔ «دادک» فرهنگ‌نویسان دو معنی را ذکر کرده‌اند:

اول: للـه یا اتکه یا پیر غلام قدیمی (انجوی شیرازی، همان؛ پادشاه، همان، ذیل «دادک»).

دوم: «ک» مخفف «بک» یا «بیک» است و دادک همان دادبک یا دادبیک و معادل امیر داد است (انجوی شیرازی، همان؛ الحسینی، همان؛ پادشاه، همان).[۴]

ب. دوران رواج اصطلاح امیر داد

از وجود منصب امیر دادی در ایران پیش‌از اسلام نمی‌توان با یقین سخن گفت. از قرن هفتم قمری کتابی با عنوان *حدایق‌السیر فی آداب الملوک* در دست است. نویسندهٔ کتاب، نظام‌الدین یحیی‌بن صاعدبن‌احمد، در بخشی از نوشتهٔ خویش حکایت کوتاهی آورده است که مطابق آن، منصب امیر دادی در روزگار شاپور رواج داشته است (صاعدبن‌احمد، نسخهٔ

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.4.4]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.91]

کتابخانهٔ سپهسالار، شمارهٔ ۱۵۱۱: ۱۴۴). روشن نیست مقصود نویسنده کدام‌یک از شاهان قدیم است که شاپور نام داشته‌اند. صورت دیگری از همین حکایت را جاحظ در *التاج* دربارهٔ شاپور ذوالاکتاف (حک: ۳۰۹-۳۷۹ م) ذکر کرده است (جاحظ، ۱۳۳۲ق: ۱۵). به‌احتمال قوی، *التاج* از منابع مورد استفادهٔ نویسندهٔ *حدایق‌السیر* بوده و بنابراین، اگر به قول نظام‌الدین یحیی اعتماد کنیم، منصبی نزدیک به امیر دادی، پیش‌از اسلام و در روزگار ساسانیان در ایران رواج داشته است. اما دراین‌باره نمی‌توان با قطعیت اظهارنظر کرد.

به نظر می‌رسد امیر داد و برابرنهادهای آن همچون دادبک، دادک در متون فارسی برجای‌مانده از قرن سوم و چهارم به‌کار نرفته‌اند. در دوران اسلامی، نخستین جایی که امیر داد یا برابرهای دیگر آن را می‌بینیم، آثار چند تن از ادبا و عرفای مشهور نیمهٔ دوم قرن پنجم و ششم است. سنایی (۱۳۸۸: ۸۹۳)، سوزنی (۱۳۴۴: ۶۱)، انوری (۲/۱۳۴۴: ۶۹۷) و خاقانی (۱۳۸۲: ۶۳۰) از جملهٔ کسانی هستند که این اصطلاح را به‌کار برده‌اند. کاربرد این اصطلاح در آثار قرن پنجم و ششم نشان می‌دهد که در دستگاه‌های حکومتی آن عصر چنین منصبی وجود داشته است. محتوای غزل سنایی که اصطلاح امیر داد در آن به‌کار رفته است، حاکی است که به‌احتمال قوی این غزل مربوط به دوران پیش‌از تحول فکری اوست. با توجه به اینکه سنایی بخش زیادی از عمر خود را در غزنه سپری کرده است، می‌توان حدس زد این اصطلاح در دستگاه حکومتی شاهان غزنوی معاصر او وجود داشته است، اما در متون تاریخی مهم عصر غزنویان نظیر *تاریخ بیهقی*، *تاریخ گردیزی*، *تاریخ یمینی* و *تاریخ بیهق* به‌کار نرفته است.

قطعه شعری که انوری از زبان پسران میر دادِ روزگار خویش سروده است، حاکی است که منصب امیر دادی در عصر حکومت سلاجقه (۴۲۹-۵۹۰ ق) مرسوم بود. به‌علاوه، شواهد بسیار دیگری نیز در دست است که از رواج این اصطلاح در روزگار حکومت سلاجقهٔ بزرگ حکایت می‌کند (ازجمله ابن‌اثیر، ۲۳/۱۳۷۱: ۲۴۳؛ جوینی، ۱۳۷۸: ۱۹۵؛ رشیدالدین فضل‌الـله، ۱/۱۳۸۱، ۸۲؛ ابن‌خلدون، ۴/۱۳۶۳: ۴۷-۴۸). این اصطلاح در آثار تعدادی از نویسندگان و شاعران قرن هفتم نیز به‌کار رفته است. عطار (ازجمله: ۱۳۸۶، ابیات ۳۸۴۸-۳۸۵۱)، بهاء ولد (۱۳۳۸: ۱۱)، مولوی (ازجمله: ۳/۱۳۶۳: ۱۰۵، ۲۹۰ و...)، نظام‌الدین یحیی (صاعدبن‌احمد: همان)، منهاج سراج (۱۳۶۳: ۴۰-۴۲)، عوفی (۱۳۳۵: ۱۰۲-۱۰۳) و افضل‌الدین کرمانی (۱۳۲۶: ۳۶-۳۷، ۴۹) از این دسته‌اند. با توجه به اینکه بهاء ولد، مولوی

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.4.4]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.91]

و نظام‌الدین یحیی، بخشی از حیات فکری و هنری خویش را در سرزمین‌های تحت سلطهٔ سلاجقهٔ روم (۴۷۰-۷۰۷ ق) سپری کرده‌اند، می‌توان استنباط کرد که منصب امیر دادی، در دستگاه سلاجقهٔ روم از مناصب مهم دیوانی به‌شمار می‌رفته است. نوشتهٔ افضل‌الدین کرمانی نیز نشان می‌دهد این اصطلاح در زمان حکومت سلجوقیان کرمان (۴۳۳-۵۷۹ ق) رایج بوده است. ازاین‌رو، می‌توان یقین یافت که «امیر دادی» در عصر سلجوقیان از مناصب دیوانی محسوب می‌شده است. کاربرد این اصطلاح در *دیوان سوزنی*، با توجه به اینکه او هم‌عصر برخی شاهان آل افراسیاب (حدود۳۲۰-۵۶۰ ق) و خوارزمشاهیان (۴۹۱-۶۱۶ ق) بوده است، ذهن را به این سو می‌برد که شاید شغل امیر دادی در دستگاه این پادشاهان برقرار بوده است، اما مرجع دیگری برای تأیید این گمان نیافتیم.

می‌دانیم که در عصر مغول دیوان مظالم همچنان دایر بوده است (ر.ک: شریک امین، ۱۳۵۷: ۱۴۸) و گویا منصب امیر دادی در این عصر نیز از مناصب مرسوم بوده است (با توجه به تتوی، ۶/۱۳۸۲: ۴۲۲۵). همچنین بنابر *تاریخنامهٔ هرات* این منصب در دستگاه حکومتی آل کرّت (حک: ۶۴۳-۷۸۳ ق) در هراتِ اوایل قرن هشتم برقرار بوده است (سیفی هروی، ۱۳۸۳: ۷۷۰). اشارهٔ دیگری حاکی از رواج این سمت در هراتِ اواخر قرن هشتم است (ر.ک: سمرقندی، ۱/۱۳۷۲: ۶۸۲). نویسندهٔ *تذکرةالملوک*، که در اثر خود، تشکیلات اداری و درباری دوران صفوی را شرح می‌دهد، از امیر داد و مترادف‌های آن ذکری به میان نیاورده است، اما وجود پسوند «دادبیک» در نام مقرب‌الخاقان الـله دادبیک، که به‌تصریح نویسنده به سمت مهرداری همایونی منصوب شده است (میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۲۵)، ذهن را به این سو متمایل می‌کند که احتمالاً در روزگاری نه چندان دور از زمان تألیف کتاب، یا حتی در دستگاه‌های حکومتی همان عصر، این شغل به نوعی رایج بوده است و اکنون از کم‌وکیف آن بی‌اطلاعیم، و ازاین‌رو، لقب «دادبیک» در نام شخص مذکور همچنان برجای مانده است. بر نگارنده روشن نشد که در فاصلهٔ عصر صفوی تا پایان سلطنت قاجار این منصب در ایران برجای بوده است یا نه.

از رواج سمت امیر دادی در ایرانِ قرن هشتم به بعد، به اطلاعات دقیقی دست نیافتیم، اما به‌استناد شواهد موجود، این شغل در قرن ششم و پس‌از آن تا اوایل قرن یازدهم در دربارهای هند متداول بوده است. ازجمله، بنابر قول مؤلف *تاریخ فرشته*، حاکم مولتان در اواخر قرن ششم امیر داد حسن بوده است (فرشته، ۱/۱۳۸۷: ۲۱۱-۲۱۲). او همچنین از

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.4.4]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.91]

امیرعلی اسماعیل به‌منزلهٔ امیر داد دهلی در اوان سدهٔ هفتم هجری نام برده است (همان: ۲۳۰، ۲۳۲). اشارهٔ نویسندهٔ *طبقات ناصری* مبین این است که منصب امیر دادی یکی از مناصب درباری حکومت غوریان هند در قرن هفتم بوده است (سراج، ۱۳۶۳: ۴۰-۴۲؛ نیز ر.ک: سرهندی، ۱/۱۳۸۲: ۷۳). چنان‌که تصریح ابن‌بطوطه (متوفی ۷۷۹ ق)، نیز نشان می‌دهد سمت امیر دادی در قرن هشتم در تشکیلات اداری هند معمول بوده است (۲/۱۳۷۶: ۱۴۹). بداؤنی نیز در حدود اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم،[۵] در *منتجب‌التواریخ* از میر عدلِ روزگار خودش نام برده است (۱۳۸۰: ۱۵۳).

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که امیر داد در قرن ششم و هفتم در تشکیلات درباری سلجوقیان فارس، روم و کرمان، از قرن ششم تا اوایل یازدهم در دربار سلاطین هند و ازجمله سلسلهٔ غوریان هند، و نیز در قرن هشتم در دستگاه حکومتی آل کرّت در هرات، یکی از مشاغل مهم حکومتی محسوب می‌شده است. شاید این شغل در دوره‌های دیگر و نیز تشکیلات حکومتی دیگر نیز دایر بوده، اما اکنون در این زمینه اطلاعاتی در اختیار نداریم.

ج. وظایف امیر داد و جایگاه او در تشکیلات حکومتی قدیم

در هیچ‌یک از منابع مورد استفاده مطلبی نیافتیم که وظیفهٔ امیر داد را به‌دقت تشریح کند، اما با توجه به بعضی منابع می‌توان بخشی از وظایف صاحب این عنوان را حدس زد. ممکن است همهٔ حدس‌ها و استنباط‌های ما صحیح نباشد، اما درحال حاضر، با توجه به تعداد منابع اندکی که این اصطلاح در آنها به‌کار رفته است، عرضهٔ اطلاعات بیشتر امکان‌پذیر نیست. در ادامه، کوشش خواهیم کرد با توجه به شواهد موجود، به‌طور مشخص، به دو پرسش پاسخ بدهیم:

نخست اینکه امیر داد در زیرمجموعهٔ کدام دستگاه یا دیوان خدمت می‌کرده است؟

دوم اینکه امیر داد چه وظایفی برعهده داشته است؟

اغلب شواهدی که نگارنده یافته است، به دستگاه یا دیوانی که امیر داد در زیرمجموعهٔ آن خدمت می‌کرد اشاره نکرده‌اند. تنها سه نمونه از این شواهد حاوی اطلاعاتی در این زمینه‌اند. یکی از این متن‌ها بیتی است از خاقانی و دو متن دیگر عبارت‌اند از *طبقات ناصری* نوشتهٔ منهاج سراج و *سفرنامهٔ ابن‌بطوطه* که هر دو در قلمرو حکومتی سرزمین هند و درواقع حوزه‌ای خارج از قلمرو جغرافیایی ایران نوشته شده‌اند. نوشتهٔ منهاج سراج نشان

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.4.4]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.91]

می‌دهد که امیر داد در مجلس یا دیوان مظالم حضور داشته است. سراج ذیل شرح حال ملک سیف‌الدین ارکلی دادبک مطالبی آورده است که نشان می‌دهد امیر داد در مجلس یا دیوان مظالم درکنار سلطان حضور می‌یافته است:

> ملک سیف‌الدین ارکلی دادبک ایبک شمسی عجمی... ملک عادل با سیاست و کیاست و فراست به همهٔ انواع جلادت و صرامت موصوف و معروف... بر جادهٔ امانت و عدل راسخ و موافق، مدت هژده‌سال باشد تا مسند ظلم و عدل‌گستری به شکوه او تزیین یافته است. در جملهٔ اوقات طریق عدل و انصاف مسلوک داشته است و منقاد احکام شریعت بوده، بر آنچه حکم شرع است، حرفی نیفزود. کاتب این طبقات منهاج سراج عصمةالـله، دو کرت قریب هشت‌سال، به حکم فرمان عاطف سلطان سلاطین ناصرالدنیا و الدین خلدالـله سلطانه هم‌بالشت آن ملک عادل است، در مظالم حضرت اعلي دهلی ـاعلاه الـله‌ـ حرکات و سکنات و اشارات او موافق دین و سنت مشاهده افتاده است و به شکوه و سیاست و فر معدلت او زمرهٔ متمردان اطراف حضرت و طبقهٔ مفسدان و سراق جمله دست تعدی در آستین ترک و سکون کشیده‌اند... (۱۳۶۳: ۴۰-۴۲).

به نظر می‌رسد اشارهٔ خاقانی به «میر داد مجلس» را نیز بتوان شاهدی برای ارتباط امیر داد با مجلس مظالم به شمار آورد:

خواجهٔ جان گو مسلسل باش چون راهب که ما میر داد مجلس از زنار و ساغر ساختیم
(۱۳۸۲: ۶۳۰)

بنابراین دو شاهد، منصب امیر دادی با دستگاه مظالم ارتباط داشته است.

ابن‌بطوطه از مجلس مظالم سخنی به میان نمی‌آورد. او دربارهٔ امیر داد می‌نویسد: «امیر داد از امرای بزرگ است که در محکمهٔ قاضی نشسته به شکایاتی که از امراء و بزرگان می‌رسد رسیدگی می‌کند» (۲/۱۳۷۶: ۱۴۹). به‌تصریح ابن‌بطوطه، سلطان هند، ضیاءالدین نامی را به سمت امیر دادی، و ابن‌بطوطه را در جایگاه قاضی دهلی منصوب کرده است. این درحالی است که کمال‌الدین غزنوی قاضی‌القضات است (همان: ۱۵۳).

از نوشتهٔ او سه نکته استنباط می‌شود: نخست اینکه امیر داد در محکمهٔ قاضی حضور می‌یافته است؛ دوم اینکه امیر داد مقامی غیر از قاضی بوده است؛ و سوم اینکه وظیفهٔ امیر داد، به‌طور خاص، رسیدگی به شکایات مربوط به امراء و بزرگان بوده است. از نکتهٔ سوم، می‌توان دو برداشت متفاوت کرد: نخست اینکه بزرگان و امرا شکایات خود را نزد امیر داد می‌بردند. دوم اینکه رعایا و زیردستان، اگر شکایتی از بزرگان و امرا داشتند، به امیر داد رجوع می‌کردند.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.4.4]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.91]

ممکن است هر دو برداشت صحیح باشد. اما اینکه بزرگان و امرا، که خود صاحبان قدرت‌اند، قاضی ویژه‌ای داشته باشند و در امور خود شکایت به او برند، کمی دور از ذهن است. توجه به وظایف اول، دوم و چهارمی که ماوردی برای صاحب مظالم ذکر کرده است (ر.ک: ماوردی، همان: ۱۲۹-۱۳۳) و اینکه صاحب این شغل را مرجعی برای شکایت فرودستان جامعه از فرادستان عنوان می‌کند، درخور تأمل است و ذهن را به این سو می‌برد که اگر امیر داد، دست‌کم در برخی دوره‌ها، همان صاحب مظالم بوده، سخن ابن‌بطوطه نیز حاکی است که یکی از وظایفِ مهمِ این شغل پرداختن به شکایت مردم از بزرگان و امرا بوده است.

بنابر نوشتهٔ ماوردی در *احکام‌السلطانیه*، ممکن بود قلمرو مسئولیت صاحب مظالم همهٔ انواع مظالم را دربرنگیرد و «صرفاً اجرای احکام یا امضا و قطعیت‌بخشیدن به مواردی باشد که قاضیان در انجامش ناتوانند» (ماوردی، ۱۴۱۶: ۱۲۵). ماوردی این مطلب را با توجه به قرن چهارم و پنجم نوشته است. نگارنده، بنابر نوشتهٔ منهاج سراج و بیت خاقانی، حدس می‌زند که جایگاه اصلی امیر داد، در دورهٔ رواج این شغل، همان دیوان یا مجلس مظالم بوده است و حضور در دستگاه قضا به‌منظور رسیدگی به شکایات مربوط به امرا و بزرگان، در برخی دوره‌ها یا در موقعیت‌های خاص، و ازجمله در هندوستانِ قرن هشتم و در روزگاری که ابن‌بطوطه آنجا حضور داشته است، برای امیر داد تعریف شده بود. به‌عبارت دیگر، ظاهراً حوزهٔ اختیارات امیر داد در برخی دوره‌ها یا در برخی نواحی، با توجه به تشخیص سلطان، به‌صورتی محدودتر تعریف می‌شد.

مظالم «در اصطلاحِ دیوانی یعنی رسیدگی به شکایات مردم یا رسیدگی به ظلم‌هایی که به مردم می‌شود و مجلس مظالم مجلسی بوده که به شکایات رسیدگی می‌کرده‌اند» (انوری، ۲۵۳۵: ۲۰۳). هرچند از برپایی مجلس مظالم در ایرانِ پیش‌از اسلام اطمینان داریم، روشن نیست که آیا دیوان مظالم یا عنوانی نزدیک به آن در دستگاه‌های حکومتی ایران پیش‌از اسلام دایر بوده است یا خیر. با توجه به اینکه «در زمان بنی‌امیه (۴۱-۱۳۲ ق) و پس‌از آن بنی‌عباس (۱۳۲-۶۵۶ ق)، اعراب دستگاه حکومتی و دیوانی نسبتاً بزرگی به وجود آوردند و این دستگاه درحقیقت مقتبس از دستگاه اداری ساسانی بود» (انوری، ۲۵۳۵: ۶)، وجود دیوان مظالم در ایرانِ پیش از اسلام بعید نمی‌نماید. در مورد حکومت‌های اسلامی برخی گفته‌اند نخستین کسی که به کار مظالم پرداخت علی(ع) بود، اما ایشان روز معینی را برای این کار تعیین نکرده بود و هرگاه کسی به دادخواهی می‌آمد رسیدگی می‌کرد و در عصر

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.4.4]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.91]

بنی‌امیه، روز معینی به منظور دادخواهی اختصاص داده شد (ماوردی، ۱۴۱۶: ۱۲۶؛ نیز ر.ک: حبیبی، ۱۳۸۰: ۵۴۴). عمر بن عبدالعزیز خود شکایات را می‌شنید و بدون رجوع به قاضی به آنها رسیدگی می‌کرد (مدرسی طباطبایی، ۱۳۶۶: ۹۹). در مورد عبدالملک مروان نیز گفته‌اند او شکایات را بررسی می‌کرد و سپس به قاضی خود دستور رسیدگی می‌داد (ماوردی، ۱۴۱۶: ۱۲۶). در دورهٔ خلافت عباسیان هم رسم برپاداشتن مظالم مرسوم بود. گفته‌اند مهتدی (۲۵۵-۲۵۶ ق) آخرین خلیفهٔ عباسی بود که شخصاً به مظالم رسیدگی می‌کرد و پس‌از او نائبان خلیفه این کار را برعهده داشتند (مدرسی طباطبایی، همان: ۹۹). اما ناظم‌الاطبا می‌نویسد تا زمان مقتدر (متوفی ۳۲۰ ق) خود خلیفه به این امر رسیدگی می‌کرد (ناظم‌الاطبا، ۱۳۴۳: ذیل دیوان مظالم). چنان‌که پیداست، مجلس مظالم در ایران پیش‌از اسلام و نیز از آغازین عهدهای اسلامی برپا بوده است، اما دقیقاً روشن نیست سازمان یا دستگاهی با عنوان «دیوان مظالم» از چه وقت در دستگاه‌های حکومتی سرزمین‌های مسلمان برقرار بوده است. در *مجمع‌الانساب* آمده است که دیوان مظالم در روزگار هادی خلیفه (متوفی ۱۷۰ ق) برپا بود (شبانکاره‌ای، ۱/۱۳۷۶: ۳۵۷). به‌هرروی، در سرزمین‌های اسلامی، به‌تدریج دیوانی با عنوان دیوان مظالم به تشکیلات حکومتی افزوده شد که گاه زیر نظر قاضی‌القضات و گاه افرادی دیگر اداره می‌شد[۶] (مدرسی طباطبایی، همان: ۱۰۳-۱۰۴). از *تاریخ بیهقی* برمی‌آید که متصدی مجلس مظالم مسئولیت حکم صادرکردن و تصمیم‌گیری درباب شکایات را برعهده داشته است و دیگر دیوان‌ها ملزم به اجراکردن آن بوده‌اند (بیهقی، ۱/۱۳۸۸: ۶۹۷). با توجه به مطالبی که گفته شد، به نظر می‌رسد در برخی اعصار، وظایف مربوط به مظالم برعهدهٔ امیر داد بوده است.

قاضی غیر از امیر داد بوده و سمت آن دو با یکدیگر تفاوت داشته است. ماوردی دربارهٔ این تفاوت‌ها به‌تفصیل سخن گفته است (ماوردی، ۱۴۱۶: ۱۳۴-۱۳۵). مجموعهٔ این تفاوت‌ها حاکی از آن است که حوزهٔ اختیارات صاحب دیوان مظالم گسترده‌تر از قاضی است:

> قاضی در چهارچوب ضوابط باب قضا از فقه اسلامی عمل می‌کرد و ناچار مقید و ملزم به رعایت قواعد و قوانین آن باب بود که برای ثبوت دعاوی و حل‌وفصل مخاصمات احکام و شرایط خاص داشت و امکان استفاده از خشونت و ارعاب و سایر وسائل جسمانی و روانی که در کشف حقیقت سودمند توانست بود وجود نداشت (مدرسی طباطبایی، ۱۳۶۶: ۱۰۵).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.4.4]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.91]

درواقع، قاضی صرفاً به دادرسی شرعی می‌پرداخت و حدود اختیارات او برای کشف حقیقت امور مبتنی بر دانش فقهی و نیز نوعی تیزهوشی و تدبیر و تجربه بود. امکان حق و ناحق‌شدن در حوزه‌های فراتر از اختیار قاضی فراوان بود (همان)، اما مجلس یا دیوان مظالم مجاز به دادرسی مدنی و عرفی نیز بود. صاحب مظالم اجازهٔ بررسی شرایط، شواهد و استفساراتی را داشت که قاضی شرعاً مجاز به انجام آنها نبود. بنیاد کار او بر «قدرت و هیبت والی ظالم و رعب و هراس سیاست و یاسای او بود». درنتیجه، حوزهٔ اختیارات دیوان مظالم بسی گسترده‌تر از دیوان قضا و در مقام عمل کارآمدتر از آن بود (همان). البته حیطهٔ وظایف این دو بخش مسلماً در طول تاریخ تغییراتی کرده است که باید در مجال دیگری به آن پرداخت.

مولوی در *مثنوی* حکایتی آورده که امیر داد یکی از شخصیت‌های آن است. در این حکایت، امیر داد درکنار وزیر و حاجب، جزو ارکان مهم دستگاه پادشاه است و با توجه به آن، می‌توان استنباط کرد که در برخی حوزه‌های حکمرانی قرن هفتم، امیر دادی یکی از مشاغل مهم دیوانی محسوب می‌شده است:

شاه روزی جانب دیوان شتافت — جمله ارکان را در آن دیوان بیافت
گوهری بیرون کشید او مستنیر — پس نهادش زود در کف وزیر
گفت چونست و چه ارزد این گهر — گفت به ارزد ز صد خروار زر...
ساعتیشان کرد مشغول سخن — از قضیهٔ تازه و راز کهن
بعد از آن دادش به دست حاجبی — که چه ارزد این به پیش طالبی
گفت ارزد این به نیمهٔ مملکت — کش نگهدارا خدا از مهلکت
گفت بشکن گفت ای خورشید تیغ — بس دریغ است این شکستن را دریغ...
بعدِ یک ساعت به دستِ میر داد — دُرّ را آن امتحان‌کن بازداد

(مولوی، ۱۳۷۵/۵: ۲۵۸)

بیشتر شواهدی که از اصطلاح امیر داد در دست است، بر اهمیت صفت دادگری برای صاحب این منصب دلالت دارد. ازاین‌میان، بعضی از شواهد به غیر از عدالت امیر داد به مطلب دیگری اشاره نمی‌کنند و اطلاعات دقیقی را دربارهٔ وظایف او عرضه نمی‌دارند. ازجمله در قطعه شعری که انوری از زبان پسران امیر داد سروده است، تنها به اتصاف وی به صفت عدالت اشاره شده است:

گیتی به سر سنان گشادیم — پس از سر تازیانه دادیم
ملک همه خسروان گرفتیم — سد همه دشمنان گشادیم
بنیاد جهان اگر کهن بود — از عدل جهان نو نهادیم

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.4.4]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.91]

قایم به وجود ماست گیتی — بس آتش و آب و خاک و بادیم
شادند به عدل ما جهانی — ما لاجرم از زمانه شادیم
تا ظن نبری که ما به شاهی — امروز به تازگی فتادیم
کز مادر خویش روز اول — شایستهٔ تخت و تاج زادیم
سنجر که جهان سراسر او داشت — از ماست و ما از آن نژادیم
مسمار سه ملک برکشیدیم — جایی که دو دم بایستادیم
گر عادل و راد بود سنجر — شکر است که عادلیم و رادیم
بیداد و ستم نیاید از ما — کاخر پسران میر دادیم
(انوری، ۲/۱۳۴۰: ۶۹۷)

مولوی نیز در بیتی از یک غزل به دادگری امیر داد اشاره دارد:

ما دادِ طرب دهیم تا ما — در عشق امیر داد باشیم
(مولوی، ۲/۱۳۶۳: ۲۶۵)

سنایی در ضمن غزلی، مخاطب را به «کم‌آزاری و بدی نجستن» توصیه می‌کند و برای متنبه‌کردن او، گوشزد می‌کند که امیر داد آنجا حضور دارد:

کم کن این آزار و این بدها مجوی — میر داد اینجاست خاموش ای پسر
(سنایی، ۱۳۸۸: ۸۹۳)

سوزنی در بیتی از یک قصیده، ستم را به انسانی تشبیه کرده که دادبک دست او را بند کرده است:

در ره آزادگی است قول وی و فعل او — پاک ز تزویر و زرق، دور ز تلبیس و فند
دادبک از رای او دست ستم بند کرد — جوره ز تن برکند شهپر بازوی‌بند
(سوزنی، ۱۳۴۴: ۶۱)

از ابیات سنایی و سوزنی می‌توان نتیجه گرفت که امیر داد وظیفه داشته با جور و ستم مقابله کند.

عطار در بیتی از *مصیبت‌نامه* اصطلاح «امیر داد» را به‌کار برده است. این بیت در ضمن آن حکایتی آمده است که میرزاده‌ای خوبروی در دبیرستان شهر تحصیل می‌کند و یکی از شاگردان آن دبیرستان کفشگرزاده‌ای درویش است. روزی امیر داد به مکتب می‌رود و هنگامی‌که کفشگرزاده و میرزاده را کنار یکدیگر می‌بیند، به استاد اعتراض می‌کند:

رفت یک روزی به مکتب میر داد — کودکی را دید پیش میرزاد
گفت این کودک بگو تا آن کیست — گفت آن کشفگر، مقصود چیست؟
گفت آخر شرم دار ای اوستاد — او به هم با میرزادی چون فتاد
میرزاده چون کند با او نشست — طبع او گیرد، دهد همت ز دست
(عطار، ۱۳۸۶، ابیات ۳۸۴۸-۳۸۵۱)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.4.4]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.91]

استاد به‌ناچار مانع از آمدن کفشگرزاده به مکتب می‌شود. باقی حکایت ارتباطی با موضوع گفتار ما ندارد، اما بررسی همین بخش از حکایت می‌تواند در شناختن یکی از وظایف امیر داد راه‌گشا باشد: امیر داد اجازه داشت به مکان‌های عمومی سرکشی کند و از آنچه به‌زعم خود عدالت تلقی نمی‌کند، ممانعت به عمل آورد.

بیت ذکرشده از سنایی این مطلب را به ذهن متبادر می‌کند که ستم‌رسیده می‌توانست نزد امیر داد از ستمگر شکایت کند. گویی سنایی درضمن اینکه مخاطب را به خاموشی فرامی‌خواند، او را تهدید می‌کند که میر داد اینجاست و در صورت ادامهٔ «این آزار و این بدها»، به او شکایت خواهد برد. تمثیلی که مولوی در *مثنوی* ذکر کرده است نیز نشان می‌دهد که مردم عادی اجازه داشتند مسائلشان را در رقعه‌ای بنویسند و بر امیر داد عرضه کنند:

همچنانک آن شخص از نقصان کشت — رقعه سوی صاحب خرمن نبشت
رقعه‌اش بردند پیشِ میر داد — خواند آن رقعه، جوابی وا نداد
(مولوی، ۱۳۷۵/۴: ۳۸۸)

مطالب پیش‌گفته نشان می‌دهد که اقشار گوناگون مردم اجازه داشتند در مورد ظلمی که به آنها شده است نزد امیر داد شکایت کنند و امیر داد وظیفه داشته به این شکایات رسیدگی کند. به‌ویژه، یکی از وظایف مهم امیر داد رسیدگی به تظلم فرودستان جامعه دربرابر فرادستان بوده است. ازاین‌رو، حدسی که شفیعی‌کدکنی دربارهٔ اصطلاح امیر داد زده است بیشتر تقویت می‌شود. همان‌طورکه نوشتیم، او احتمال داده است که میان دو اصطلاح امیر داد و صاحب‌المعونه یا والی‌الجنایات در دارالخلافهٔ بغداد ارتباطی وجود دارد (شمس تبریزی، ۱۳۸۷/۱: ۶۶۰) و صاحب‌المعونه کسی بوده که به کارهای تودهٔ مردم رسیدگی می‌کرده است و گویا یاور مظلوم دربرابر ظالم بوده است (صابی، ۱۳۴۶: ۱۳۰-۱۳۱). اما با توجه به حکایتی که عطار دربارهٔ میرزاده و کفشگرزاده ذکر کرده است می‌توان احتمال داد که او اجازه داشته است که به‌هنگام مشاهدهٔ بی‌عدالتی درحق اقشار گوناگون مردم واردِ عمل شود.

در جای دیگر، مولوی از وظیفهٔ امیر داد در تقسیم‌کردن و بخش‌کردن سخن گفته است؛ هرچند روشن نیست «آنچه» امیر داد به جمع داده است، جنبهٔ عینی و بیرونی دارد؛ یعنی مثلاً چیزی را میان جمع تقسیم کرده است، یا اینکه جنبهٔ دادرسی و رسیدگی به شکایات جمع مورد نظر است:

دی بدادی آنچه دادی جمع را ای میر داد — بخش امروزینه کو ای هر دمی بخشنده‌تر؟
(همان: ۲۹۶)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.4.4]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.91]

بررسی چند بیت دیگر از مولوی نشان می‌دهد که امیر داد وظیفهٔ مجازات‌کردن ظالمان را نیز برعهده داشته است:

گر غمی آید گلوی او بگیر　　داد از او بستان امیر داد باش
(مولوی ۳/۱۳۶۳: ۶۶۰)

میر دادِ قهر چون ماری فروکوبد سرش　　آنکه گوید در دو کونش همسری را یافتم
(همان: ۲۹۰)

مولوی در بیت دیگری آتش را به میر داد تشبیه کرده و وجه شباهت آن دو را «پیچان»بودن ذکر کرده است و امیر داد را با هیئتی غضب‌آلود و خشمناک معرفی می‌کند:

ای میر دادِ آتش، پیچان چنین چرایی؟　　گفتا ز برق رویش دل بی‌قرار دارم
(همان/ ۴: ۳۹)

با توجه به بیتی از خاقانی، می‌توان چنین نتیجه گرفت که میر داد در مجلسی که برای رسیدگی به جرایم ترتیب می‌دادند حاضر می‌شد و همچنین می‌توانست مجرم را در سلسله و زنجیر بکشد.

خواجهٔ جان گو مسلسل باش چون راهب که ما　　میر داد مجلس از زنّار و ساغر ساختیم
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۶۳۰)

آنچه منهاج سراج دربارهٔ ارتباط امیر داد با تأدیب «متمردان» و «مفسدان» و «سراق» نوشته است (سراج، ۱۳۶۳: ۴۰-۴۲) نیز نشان می‌دهد گویا دیوان مظالم و در رأس آن امیر داد متصدی برقراری امنیت در شهرها و تأدیب اوباش و جنایت‌کاران هم بوده‌اند.

به‌علاوه، ماوردی نیز تصریح می‌کند که صاحب مظالم در برخورد با ستمگران اجازه داشته است از کیفر و تأدیب بهره ببرد و آنان را به مسیر صلاح و درستی هدایت کند و از این موضوع همچون یکی از فرق‌های وظایف صاحب مظالم و قاضی یاد می‌کند (ماوردی، ۱۴۱۶: ۱۳۴-۱۳۵).

از بررسی شواهد گفته‌شده این نتایج به دست می‌آید:

امیر داد در دیوان مظالم خدمت می‌کرد و سرپرست این دیوان بود.

امیر داد در مجلس مظالم برخی سلاطین حضور می‌یافت و مسئولیت برگزاری این مجلس و اجرای فرمان سلطان را برعهده داشت. او اجازه داشت مجرم را در سلسله و زنجیر بکشد.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.4.4]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.91]

حوزهٔ اختیارات امیر داد در برخی از عصرها، بنابر نظر و رأی سلطان، محدودتر از دیوان مظالم بود. مثلاً در هندوستان قرن هشتم، امیر داد در دستگاه قضا و به‌منظور رسیدگی به شکایات مربوط به امرا و بزرگان خدمت می‌کرد.

امیر داد وظیفه داشت با جور و ستم مقابله کند.

امیر داد اجازه داشت به مکان‌های عمومی سرکشی کند و مانع بی‌عدالتی شود.

ستم‌دیده قادر بود نزد امیر داد از ستم‌رسیده شکایت کند.

ستم‌دیده می‌توانست شکایت خویش را بر رقعه‌ای بنویسد و آن را بر امیر داد عرضه کند.

امیر داد وظیفهٔ مجازات‌کردن و تأدیب متمرّدان، مفسدان، سارقان، اوباش و جنایت‌کاران را برعهده داشت.

امیر داد متصدی برقراری امنیت در شهرها بود.

د. تفویض سمت امیر دادی و ارتباط این شغل با مشاغل دیگر

چنان‌که از نوشتهٔ عوفی در *لباب‌الالباب* و افضل‌الدین کرمانی در *تاریخ افضل* برمی‌آید، هر ناحیه یا شهر ممکن بود امیر داد جداگانه‌ای داشته باشد:

«چون [ملک شمس‌الدین] این رباعی [را از مجدالملک علی بن احمد الجامجی] استماع کرد، او را اطلاق فرمود و تشریف داد و مدتی در خدمت او بماند، آخرالامر امیر دادی بداؤن او را دادند» (عوفی، ۱۳۳۵: ۱۰۲-۱۰۳).

«چون منصب اتابکی به مؤیدالدین [ریحان] دادند، لابد شحنگی دارالملک بردسیر و دادبکی با قطب‌الدین [محمد بن اتابک بزقش] می‌بایست داد؛ چه اهلیت تقدم و پیشوایی داشت و طول عهد نیکوکاری پدر او در دل مردم کرمان، نهال مهر دولت ایشان گشته بود» (کرمانی، ۱۳۲۶: ۳۶).

بنابر نوشتهٔ سراج، سلطان، مسند امیر دادی یا دادبکی را برای امیر داد می‌فرستاد، و نیز اقطاعاتی به وی می‌بخشید:

«در شهور سنهٔ اربعین و ستمائه امیر داد حضرت اعلی شهر دهلی شد. اقطاع امیر داد و مسند بدو رسید. بعد از چندگاه چون تخت به سلطان‌السلاطین ناصرالدنیا و الدین رسید، اقطاع بلول و کامه با مسند دادبکی بدو مفوض فرمود و بعد از مدتی ولایت برن یافت» (۱۳۶۳: ۴۱). ابن‌بطوطه نیز می‌نویسد:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.4.4]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.91]

سلطان حقوق سالانه به مبلغ پنجاه هزار دینار برای او [امیر داد= ضیاءالدین] مقرر کرد و تیولی در اختیار او گذاشت که همان مقدار درآمد داشت و پنجاه هزار دینار هم دستی به او دادند با یک جامهٔ حریر زربفت که «صورت شیر» نامیده می‌شود، بر پشت و سینهٔ این جامه صورت شیر نقش شده و در داخل آن قیمت طلائی را که در آن به‌کار رفته بود بافته بودند. سلطان یک اسب درجهٔ اول هم به او بخشید (۲/۱۳۷۶: ۱۴۹).

امیر داد ممکن بود به غیر از امیر دادی منصب‌های دیگری نیز داشته باشد؛ برای نمونه، ممکن بود از جانب سلطان، حاکم یک ناحیه شود؛ چنان‌که امیر داد حبشی از جانب سلطان برکیارق حاکم خراسان بود (دهخدا، ۷/۱۳۷۷: ذیل «دادبک»). در *تاریخ جهانگشا* نیز آمده است که امیر داد حبشی، رئیس مظفر را به نیابت از خود به امارت دامغان نشانده بود (۳/۱۳۷۸: ۱۹۴-۱۹۵؛ ۲۰۷-۲۰۸). نویسندهٔ *مسامرةالاخبار* نیز در بخشی از کتاب خویش آورده است که سلطان عزالدین هنگامی‌که از قونیه عزم خدمت پادشاه هولاکو کرد، «صاحب فخرالدین علی را از منزلت امیر دادی به نیابت سلطنت مقرر کرد و حل‌وعقد امور ممالک بدو تفویض فرمود...» (آقسرایی، ۱۹۴۳: ۶۰-۶۱). بیتی از معزی نشان می‌دهد که امیر داد ممکن بود به امیری لشکر نیز منصوب شود. معزی در قصیده‌ای که در مدح معین‌الدین امیر داد سروده است (معزی، ۱۳۱۸: ۱۶۶-۱۶۷)، از لشکر امیر داد سخن گفته است:

سپهداری که اندر لشکر خویش هزاران گرد چون کشواد دارد

و جنگاوری‌های او را در میدان نبرد ستوده است:

به رزم‌اندر ز سهم هیبت خویش همه فولاد دشمن لاد دارد

به نظر می‌رسد در بعضی از اعصار، میان دو شغل دادبکی و شحنگی قرابتی بوده است؛ چنان‌که ممکن بود هر دو مسئولیت به یک شخص مفوض شود؛ برای نمونه، در *تاریخ افضل* آمده است که شحنگی و دادبکی بردسیر را به قطب‌الدین [محمد بن اتابک بزقش] داده‌اند (کرمانی، همان). شفیعی‌کدکنی در تعلیقات *غزلیات شمس* حدس زده است میر داد عنوانی بوده که بعدها بر صاحب‌المعونه اطلاق می‌شده است (مولوی، ۱/۱۳۸۷: ۶۶۰). در *رسوم دارالخلافه* ضمن حکایتی از «نازوک»نامی سخن رفته است که هم شحنگی شهر به دست او بوده و هم صاحب‌المعونه بوده است (صابی، ۱۳۸۳ق: ۹؛ صابی، ۱۳۴۶: ۸). ارتباطی که در این کتاب نیز میان منصب شحنگی و ریاست معونت برقرار شده است، درخور توجه است و

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.4.4]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.91]

حدسی را که استاد زده است بیشتر تقویت می‌کند. از حکایتی که صابی نوشته است برمی‌آید موکبِ بزرگی نازوک را همراهی می‌کرده‌اند.

نتیجه

امیر داد، دادبیک، دادبک، دادک و امیر عدل، شکل‌های گوناگون یکی از اصطلاحات دیوانی رایج در تشکیلات اداری و حکومتی قدیم ایران و برخی سرزمین‌های اسلامی هم‌جوار آن بوده است. نویسندگانِ فرهنگ‌های فارسی و نیز شارحان و مصححان چندین وظیفهٔ تقریباً متفاوت را برای صاحب منصب امیر دادی برشمرده‌اند. با توجه به نوشتهٔ نویسندهٔ *حدایق‌السیر فی آداب الملوک* در قرن هفتم، این شغل در ایرانِ پیش‌از اسلام نیز رواج داشته است، اما سند دیگری به دست نیاوردیم که قول نویسندهٔ این کتاب را تقویت کند. شواهد موجود نشان می‌دهند که در دوران اسلامی، منصب امیر دادی، به‌طور خاص، در عصر سلاجقهٔ بزرگ، کرمان و روم و نیز در حکومت غوریان در هند و آل کرت در هرات دایر بوده است.

امیر داد سرپرست و متصدی دیوان مظالم و مسئول برپایی مجلس مظالم بوده است. مجلس مظالم مجلسی بود که ضمن آن به شکایات مردم یا ظلم‌هایی که به آنان می‌شد رسیدگی می‌کردند. برپایی چنین مجلسی در ایرانِ پیش‌از اسلام نیز مرسوم بود. مجلس مظالم صورت غیرتشکیلاتی، کهن‌تر و ابتدایی‌ترِ رسیدگی حکومت به مظالم است و دیوان مظالم درواقع دستگاه و تشکیلاتی است که به‌مرور برای رسیدگی به شکایات تعریف و ایجاد شده است. صاحب مظالم یا مظالم‌کننده کسی بود که در مجلس یا دیوان مظالم مسئولیت رسیدگی به مظالم را برعهده داشت. این شخص ممکن بود شاه، خلیفه، امیری از جانب آنها، وزیر یا غیر از اینها باشد. بنابراین، در برخی اعصار، متصدی برگزاری مجلس مظالم و درحقیقت نایب سلطان در این مجلس، شخصی بود که او را امیر داد و سمتش را امیر دادی می‌خواندند. ماوردی وظایف ده‌گانه‌ای را برای صاحب مظالم ذکر کرده است. مطابق نوشتهٔ او، ممکن بود قلمرو مسئولیت صاحب مظالم همهٔ انواع مظالم را دربرنگیرد و سلطان یا حاکم، وظایفِ محدودتری را برای او تعریف کند. چنان‌که حوزهٔ اختیارات امیر داد نیز در برخی عصرها، بنابر نظر و رأی سلطان، محدودتر از دیوان مظالم بود؛ ازجمله در هندوستان قرن هشتم، امیر داد در دستگاه قضا و به‌منظور رسیدگی به شکایات مربوط به امرا و بزرگان خدمت می‌کرد.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.4.4]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.91]

بررسی شواهدِ موجود دربارهٔ این اصطلاح در متون تاریخی و ادبی نشان می‌دهد که امیر داد سه وظیفهٔ مهم برعهده داشته است:

برقراری عدالت و مقابله با ستم؛

دریافت شکایات از اقشار گوناگون، تصمیم‌گیری و صدور حکم دربارهٔ آنها؛

تنبیه و مجازاتِ خاطیان و تأدیب آنان.

در برخی دوره‌ها، هر شهر یا ناحیه امیر دادی جداگانه داشته است. نیز برخی شواهد نشان می‌دهد رسم بوده است که سلطان مسندِ امیر دادی یا دادبکی را برای امیر داد بفرستد و اقطاعاتی به او ببخشد. امیر داد ممکن بود علاوه‌بر سمت امیر دادی، منصب‌های دیگری هم داشته باشد؛ مثلاً حاکم ناحیه‌ای شود یا به امیری لشکر منصوب شود.

پی‌نوشت

۱. صاحب *غیاث‌اللغات* تلفظ این واژه را به فتح اول و ثانی و کاف فارسی ضبط کرده است و دربارهٔ آن می‌نویسد واژه‌ای ترکی و مخفف اتاگاه است به معنی شوهر دایه (رامپوری، بی‌تا: ذیل اتگه).
انجوی شیرازی برای این معنای «دادک»، بیتی از اثیرالدین اخسیکتی را شاهد آورده است:

تو آن نازنینی که در مهد فطرت روان دایگان بد تو را عقل دادک

(انجوی شیرازی: همان)

۲. به جای ″میر″ در همهٔ این ترکیبات می‌توان ″امیر″ را جایگزین کرد.

۳. کاشغری و سامی دربارهٔ اینکه ″بک″ مخفف ″بیک″ است یا خیر اظهارنظری نکرده‌اند.

۴. با توجه به فرهنگ آنندراج (پادشاه، همان، ج۶: ذیل ″میر عدالت″ و ″میر عدل″) و نیز *منتجب‌التواریخ* (بداؤنی، ۲/۱۳۸۰: ۱۵۳) و احتمالاً متون دیگر، می‌توان نتیجه گرفت که علاوه‌بر دادبیک، دادبک و دادک، دو اصطلاح میر عدل و میر عدالت نیز در دوره‌هایی به‌جای اصطلاحات مذکور کاربرد داشته‌اند.

۵. این کتاب بین سال‌های ۹۹۹ تا ۱۰۰۴ ق نوشته شده است.

۶. چنان‌که در *مجمع‌الانساب* آمده است خیزران، مادرِ هادی خلیفه، مدتی ملک‌رانی می‌کرد و کنیزکی از آن او به نام خالصه بر دیوان مظالم می‌نشست و کارهای مردم را می‌گزارد (شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶: ۳۵۷) و در *تاریخ بیهقی* نیز آمده است جعفر بن یحیی برمکی نیز به مجلس مظالم می‌نشسته است (۱/۱۳۸۸: ۶۹۷).

منابع

آقسرایی، محمودبن‌محمد (۱۹۴۳) *مسامرة‌الاخبار و مسایرة‌الاخیار*. آنقره: انجمن تاریخ ترک.

ابن‌اثیر، علی‌بن‌محمد (۱۳۷۱) *تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران* (وقایع قبل و بعد از اسلام). ترجمهٔ ابوالقاسم حالت. ج۲۳. تهران: علمی.

ابن‌بطوطه، محمدبن‌عبدالـله (۱۳۷۶) *سفرنامهٔ ابن بطوطه*. ترجمهٔ محمدعلی موحد. ج ۲. تهران: آگه.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.4.4]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.91]

ابن‌خلدون، عبدالرحمن‌بن‌محمد (۱۳۶۳) *تاریخ ابن‌خلدون*. ترجمهٔ عبدالمحمد آیتی. تهران: موسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

انجوی شیرازی، میرجمال‌الدین حسین (۱۳۵۱) *فرهنگ جهانگیری*. ج۱. به‌کوشش رحیم عفیفی. مشهد: دانشگاه مشهد.

انوری، اوحدالدین (۱۳۴۰) *دیوان انوری*. ج۲. به‌اهتمام محمدتقی مدرس رضوی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

انوری، حسن (۲۵۳۵) *اصطلاحات دیوانی دورهٔ غزنوی و سلجوقی*. تهران: کتابخانهٔ طهوری.

بداؤنی، عبدالقادر (۱۳۸۰) *منتخب‌التواریخ*. به‌کوشش توفیق سبحانی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

بیهقی، ابوالفضل محمدبن‌حسین (۱۳۸۸) *تاریخ بیهقی*. تصحیح محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی. ج۱. تهران: سخن.

بهاءولد (۱۳۳۸) *معارف*. به اهتمام بدیع‌الزمان فروزانفر. ج۲. تهران: ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ.

پادشاه، محمد (۱۳۳۵) *فرهنگ آنندراج*. ج۱ و ۶. تهران: کتابفروشی خیام.

تاریخ سیستان (۱۳۱۴) تصحیح ملک‌الشعرای بهار. تهران: مؤسسهٔ خاور.

تتوی، احمدبن‌نصرالـله و دیگران (۱۳۸۲) *تاریخ الفی*. به‌تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد. ج ۶. تهران: علمی و فرهنگی.

تنکابنی، حمید (۱۳۸۳) *درآمدی بر دیوان‌سالاری در ایران*. تهران: علمی و فرهنگی.

جاحظ، عمروبن‌بحر (۱۳۳۲ق) *التاج فی اخلاق الملوک*. تحقیق احمد زکی پاشا. قاهره: مطبعة الامیریه.

جوینی، علاءالدین عطاملک (۱۳۷۸) *تاریخ جهانگشا*. تصحیح محمد قزوینی. ج۳. نقش قلم. تهران: کتابخانهٔ صدر.

الحسینی، عبدالرشیدبن‌عبدالغفور (۱۳۳۷) *فرهنگ رشیدی*. تصحیح محمد عباسی. ج۱. تهران-شاه‌آباد: کتابفروشی بارانی.

خاقانی، افضل‌الدین (۱۳۸۲) *دیوان خاقانی شروانی*. به‌کوشش ضیاءالدین سجادی. تهران: زوار.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷) *لغت‌نامهٔ فارسی*. تهران: دانشگاه تهران/ مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا.

راوندی، محمدبن‌علی‌بن سلیمان (۱۳۸۶) *راحة‌الصدور و آیة‌السرور در تاریخ آل سلجوق*. تصحیح محمد اقبال. تهران: اساطیر.

رامپوری، غیاث‌الدین محمد (بی‌تا) *غیاث‌اللغات*. ج۱. به‌کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: کانون معرفت.

رشیدالدین فضل‌الـله (۱۳۸۱) *جامع‌التواریخ*. به‌کوشش محمد دانش‌پژوه و محمد مدرسی. ج۱. تهران: علمی و فرهنگی.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.4.4]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.91]

زجاجی (۱۳۸۳) *همایون‌نامه* (تاریخ منظوم حکیم زجاجی). به‌تصحیح علی پیرنیا. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

ساکت، محمدحسین (۱۳۶۵) *نهاد دادرسی در اسلام؛ پژوهشی در روند و روش دادرسی و سازمان‌های وابسته از آغاز تا سدهٔ سیزدهم هجری*. مشهد: آستان قدس رضوی.

سامی، شمس‌الدین (۱۳۱۷ ق). *قاموس ترکی*. ویرایش احمد جودت. استانبول: اقدام مطبعه سی.

سراج، منهاج (۱۳۶۳) *طبقات ناصری*. تصحیح عبدالحی حبیبی. ج۲. تهران: دنیای کتاب.

سرهندی، یحیی بن احمد (۱۳۸۲) *تاریخ مبارکشاهی*. ج۱. به‌کوشش محمد هدایت حسین. تهران: اساطیر.

سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۸۳) *مطلع سعدین و مجمع بحرین*. ج۱/ دفتر ۲. به‌اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

سنایی، مجدودبن‌آدم (۱۳۸۸) *دیوان سنایی غزنوی*. به‌اهتمام محمدتقی مدرس رضوی. تهران: سنایی.

سوزنی، محمدبن‌مسعود (۱۳۴۴) *دیوان حکیم سوزنی سمرقندی*. به اهتمام ناصرالدین شاه‌حسینی. تهران: سپهر.

سیفی هروی، سیف‌بن‌محمد (۱۳۸۳) *تاریخنامهٔ هرات*. به‌کوشش غلامرضا طباطبایی مجد. ج۱. تهران: اساطیر.

شبانکاره‌ای، محمدبن‌علی (۱۳۷۶) *مجمع‌الانساب*. ج۱. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.

شریک امین، شمیس (۱۳۵۷) *فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوران مغول*. تهران: فرهنگستان ادب و هنر ایران.

صابی، هلال‌بن‌محسن (۱۳۴۶) *رسوم دارالخلافه*. ترجمهٔ محمدرضا شفیعی‌کدکنی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

طوسی، نظام‌الملک (۱۳۸۷) *سیرالملوک*. به اهتمام هیوبرت دارک. تهران: علمی و فرهنگی.

عطار نیشابوری، فریدالدین محمد (۱۳۸۶) *مصیبت‌نامه*. تهران: سخن.

عوفی، محمد (۱۳۳۵) *لباب‌الالباب*. تصحیح محمد قزوینی و ادوارد براون. به‌کوشش سعید نفیسی. تهران: کتابفروشی ابن‌سینا.

فرشته، محمدقاسم بن غلامعلی (۱۳۸۷) *تاریخ فرشته* (از آغاز تا بابر). به‌کوشش محمدرضا نصیری. ج۱. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

کاشغری، محمودبن‌حسین (۱۳۷۵) *دیوان لغات‌الترک*. به‌کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

کرمانی، افضل‌الدین ابوحامد (۱۳۲۶) *تاریخ افضل یا بدایع‌الازمان*. به‌کوشش مهدی بیانی. تهران: دانشگاه تهران.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.4.4]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.91]

ماوردی، ابی‌الحسن علی‌بن‌محمد (۱۴۱۶ق) *الاحکام‌السلطانیه*. به تحقیق عصام فارس الحرستانی و محمد ابراهیم الزغلی. بیروت: المکتب الاسلامی.

محیط طباطبایی، محمد (۱۳۴۶الف) «دادگستری در ایران از انقراض ساسانی تا ابتدای مشروطیت». *وحید*. شمارهٔ ۴۳: ۵۹۶-۶۰۳.

ـــــ (۱۳۴۶ب) «دادگستری در ایران از انقراض ساسانی تا ابتدای مشروطیت». *وحید*. شمارهٔ ۴۳: ۷۲۹-۷۳۶.

مدرسی طباطبایی، حسین (۱۳۶۶) «دیوان مظالم». *فرهنگ ایران‌زمین*. ش۲۷: ۹۸-۱۱۸.

معزی، محمدبن‌عبدالملک (۱۳۱۸) *دیوان امیر معزی*. تصحیح عباس اقبال. تهران: کتابفروشی اسلامیه.

معوض، احمد (۱۳۵۵) «دادرسی در عهد سلجوقیان و خوارزمشاهیان». *بررسی‌های تاریخی*. شمارهٔ ۶۳: ۱۳-۳۶.

معین، محمد (۱۳۷۱) *فرهنگ فارسی*. ج۱. تهران: امیرکبیر.

مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۷) *غزلیات شمس تبریز*. به کوشش محمدرضا شفیعی‌کدکنی. ج۱. تهران: سخن.

ـــــ (۱۳۶۳) *کلیات شمس*. تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. ج۲. ۳ و ۴. تهران: امیرکبیر.

ـــــ (۱۳۷۵) *مثنوی*. تصحیح رینولد نیکلسن. ج۴ و ۵. تهران: توس.

میرزا سمیعا (۱۳۶۸) *تذکرةالملوک*. به‌کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: امیرکبیر.

ناظم‌الاطباء (۱۳۴۳) *فرهنگ نفیسی*. ج۲. تهران: کتابفروشی خیام.

نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر (۱۳۶۳) *تاریخ بخارا*. ترجمهٔ ابونصر احمد بن محمد بن نصر القبادی. تصحیح مدرس رضوی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

نظام‌الدین یحیی‌بن‌صاعدبن‌احمد (۱۳۹۴) *حدایق‌السیر*. زیرِ نظر محمد پارسانسب. با همکاری معصومه اسدنیا و مریم سیدان. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

نظام‌الملک، حسن‌بن‌علی (۱۳۸۹) *سیرالملوک*. به‌کوشش هیوبرت دارک. تهران: علمی و فرهنگی.

ورهرام، غلامرضا (۱۳۶۸) *نظام حکومت ایران در دوران اسلامی*. تهران: مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.4.4]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.91]